

پنجشنبه چهارم سپتامبر ماه فرانسه ۱۸۷۹ مسیحی

تیمت بکطفا بکعباسی

اداء قیمه درجه هاتمط

قیمت اعلان ده شاهی

نهمه

توشقانید



چهارشنبه ششم شهر شوال المکرّم سنه ۱۲۹۶ هجری

هر کس اخبار و اطلاعات علمی بدار الطباعه

بفرستد درین روزنامه باسم خود او نوشته

خواهد شد

اخبار علمی ترجمه یکی از اجله فضلا منقول از روزنامه لانت بلژ  
یکی از انکشافاتیکه عنقریب انتشار کلی خواهد یافت و بمع هر کس  
خواهد رسید بطلان مقناطیس حیوانی و سمنام بولیس است  
سمنام بولیس عبارتست از عمل مخصوص اعصاب که اشخاص  
بواسطه آن در حالت خواب برمیخیزند و انواع کارهای مختلفه میکنند  
بدون اینکه بیدار شده باشند پس از آنکه مجدداً بحالت خواب  
افتادند و بعد از چندی بیدار شدند جمیع کارهایی که در بنحالت  
کرده اند ایشانرا فراموش شده است) مسپوشاد کو معلم یکی از  
مربفخانه های حوالی پاریس معروف به سال پتری پر که در آن  
مجاہن را معالجه میکنند در مدت چند روز در دوسه مجلس بد  
باب سمنام بولیس گفتگو کرده و در آن چند روز در تمام پاریس جز  
این صحبت حرفه شنیده نمیشد

اگرچه دارالتورای علمی مدتی قبل معتمم گردید و معکم نمود که دیگر  
کسی اوقات خود را صرف تحقیق سمنام بولیس ننماید و بنا بر عقیده  
دارالتورای اینفقره علمی نیست و حقیقت ندارد و مع هذا اکنون  
اینمطلب از علما غوررسی نموده اند و میتوان گفت که این اول  
دفعه است که این مطلب از دست انکشافیکه بدون علم و اطلاع  
از قواعد علمی فقط بواسطه تجربیات مشغول اینمکمل بوده اند  
گرفته شده

ننا بچیکه این ایام از جنبش طرف مرضی اینحالت بدست آمده است  
کمی را در آن حرفه نیست و اگر چه بجهت بسیاری از مردم در بنحالت  
مشکی نبود با وجود این اکنون غرابت این امر یکی بر طرف گردید چه اگر  
اینحالت مرضی است و یکی از آثار عصبانی  
چنانکه نرفته بواسطه نگاه کردن و دست مالیدن میتوان کسی را  
بجواب نمود بلکه معلم مذکور یعنی مسپوشاد کو بواسطه دیگر نیز  
اینعمل را بجا آورده و انوساطه ارتت از نور بیمار مرضی الکتریت

با از ارتعاش زنک بسیار بزرگی که اطاق را متزلزل نماید و همبیز  
نتیجه باغات سنج نیز بدست آمد پس بطور وضوح ثابت شود که  
سمنام بولیس چیز دیگر نیست جز یکی از صور مرض هبتری  
پس این آثار مرضی بکلی متعلق است بعلم طب و علمای فیزیالوجی  
یعنی علمای علم آثار حیات باید بتحقیق آن مشغول و مشغول شوند  
و راه شفابجهت اینحالت عصبانی بدست آورند  
مسپوشاد کو باغات و سبله مخصوصه میتواند فی الفور حمله ها  
این مرض را منقطع نماید

### عن الغرائب

در روزنامه فیکار و شرحی از دختری امریکائی نوشته شد که اگر  
حقیقت داشته باشد نهایت عجیب و از هر چیز غریبی که در دنیا  
دیدن شده باشد اغرب و اعجیب است

بموجب مسطورات روزنامه مزبور دختری در امریکاست که  
چهار پاوشش دست دارد <sup>اسم او</sup> ترزبتا یا شورک است ایندختر  
موسیقی دان بسیار ممتاز است و با هر چهار پاوشش دست خود  
موزیک میزند باین معنی که در هنگامیکه با دو دست خود پیانو  
میزند با دو دست دیگر که بالا تر از دست اصلی رویند کمانچه  
میزند و با دو دست دیگر که از پشت سر رویند با زبک کمانچه  
بزرگی میزند و در همانوقت با دو پای خود مشغول زدن بکثار  
بزرگی است که چهار سیم دارد با بنمعنی که با دو پای خود تار را  
گرفته با دو پای دیگر میزند این بکدسته موزیکانچی که در وجود  
بکفردختر عجیب الخلقه موجود شد فی الحقیقه بنظر غیر ممکن  
میباشد ولی روزنامه نکار فیکار و در صحت این خبر و وجود دختر  
زاید الوصف مبهم و مضراست و حالات او را شرح داده میگوید  
ایندختر مدتت که در خانه های مردمان متفرقه موزیک زده  
و میزند و در همین اوقات در تماشای خانه لیسربک موزیک خواهد  
زد نیز میگوید آنچه خواسته اند صاحبان تماشای خانه ها اندختر را  
اجیر کنند قبول نکرده پس ترزبتا یا شورک از مردمان محتاج

و بی بضاعت دنیا نیست و چند آنکه باید دولت و مکتب دارد و  
 در سال گذشته یکبارث معتبری از یک شخص دولتمندی موسوی  
 باوردم باورسید و غایب او شده است لوردم عاشق مسترزبا  
 پاشورک بوده و او را برزنی خواسته و خواستکاری کرده اما او  
 قبول نکرده است که یکی از شش دست خود را باو بدهد یعنی  
 تمکین بمنزاجت با لوردم نکرده است (در اصطلاح فرنگیها هر کس  
 زنی را خواستکاری کند گویند از او خواهش کرد که دست خود  
 باوردهد

**بفیه صحت سائر طبیعی و هبیت**

ترجمه میرزا کاظم معلم علم طبیعی و شیمی

احمد بسیار خوب شما سابقا فرمودید که زمین هر چه از آن  
 سنگ است بجانب خود میکشد و جذب میکند پس سبب چیست  
 که ماه را جذب نمیکند و ماه بر روی زمین نمیافتد  
 کاظم آبا بخاطرست هست که قوه گر بزبان از مرکز میم هست یعنی  
 هر چیزی که دور میزند همیشه از مرکز آن چیز که بدوران میکند  
 دور میشود لهذا ماه بواسطه جاذبه زمین با قوه ثقل بجانب کره  
 زمین کشیده میشود ولی علی الاضطرار بواسطه قوه گر بزبان  
 از مرکز آن دور در ماه نبود بقدر آن کوب از زمین دور  
 میشد که دیگر رویت آن از برای ما ممتنع میبود ولی این دو قوه  
 متضاده در زمان واحد و علی الاضطرار در ماه اثر دارند و سبب  
 میشوند که در هنگام حرکت بدور زمین مدار آن تغییر نمیکند  
 و بیش از فاصله معینه نزدیک زمین نمیشود و همچنین چون افتاب  
 بمراتب از زمین درشت تر است زمین را بجانب خود میکشد ولی  
 قوه گر بزبان از مرکز همیشه زمین را از افتاب دور میکند و بواسطه  
 همین دو قوت نه زمین با افتاب میچسبد و نه درین فضای نا  
 منتهای بلا نهایت دور از افتاب میافتد بلکه همیشه در مدار  
 معینی حرکت میکند پس معلوم شد که درین عالم چه پایان که  
 ستارگان خارج از حد شناورند و کل فی فلك یسبحون ایتا  
 در شان آنها بنا زمین هست که بدور بی افتابها میگردند و  
 بنام آنهاست که بدور زمین های دیگر میگردند و نظم حرکت  
 آنها بواسطه دو قوه معلومه است که یکی را جاذبه عالم نامند و  
 و دیگر را قوه گر بزبان از مرکز و نظام این اجرام علوی بواسطه  
 این دو قوه است

میشود یعنی اگر قوه جاذبه زمین قوی بود در تمام زمینها  
 کوب از مرکز آن کوب از زمین میافتد

احمد بفرمائید بعد ازین همه خوردشیدها و همه این زمینها  
 و همه این ماهها یا بفرمائش شما بعد از همه این ثوابت که بمنزله شمشیر  
 و همه این سیارات که مانند کره زمین اند و همه این سیارات ثانویه  
 که بجای ماه اند و اقمار نامند چیست

کاظم بعد از همه این ستاره ها باز فضا های نامحدود نامتناهی  
 که در آنها باز ستارگانند که با چشم ما نمی نهند و با تلسکوپ و  
 دوربینهای آسمانی دیده کردند و آن ستارگان ثابت را سیارات  
 و اقمار است که بر ما پوشیده اند و اگر انسان قادر بر تکمیل آلات  
 و ادوات شود و دوربینهای قوی تر پیدا کند بعد از آنها نیز فضاها  
 خواهد دید و باز ستارگان مشاهده خواهد نمود و از برای آنها  
 انتها و حدی معلوم نخواهد کرد

احمد پس بفرمائید همیشه بعد ازین ستارگان ستارگان  
 دیگر و بعد از آنها باز ستاره باز فضا باز ستاره باز فضا خواهد  
 کاظم بلی چنین گمان میبرد که همیشه بعد از ستاره ها ستاره ها  
 دیگر اند الی ماشاء الله

محمود با وجود فرمائش شما آخر یک جائی پیدا میشود که منتهای  
 این عالم باشد

کاظم چنین گمان میکنند که چنین جائی پیدا نمیشود و بعد ازین  
 همه ستاره که با چشم می بینیم باز چندین کره و کره در ستارگان  
 موجود است که با غایت دور بینها میتوان دید و بعد از آنها باز  
 کره و کره در ستاره است که با دور بین هم دیده نمیشود و قرص علی  
 هذا تاد در تصور و خیال انسان میکنند همی فضا است همی ستاره ها  
 و هیچ چیزی نیست که کفایت تعداد آنها کند و سطح زمین کجا پیش  
 بحر پر ارقام عدد آنها را ندارد (قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربه  
 لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جنتنا بمثل مدد) اشاره  
 بر آن است اگر مادام الحیوة از من بپرسی که عقب این ستاره چیست  
 علی الاضطرار جواب گویم ستاره باز ستاره باز ستاره و این همه  
 ثوابت و سیار و شهبوب و اقمار درین فضای نامتناهی مانند  
 ذرات در افتاب پراکنده و شناورند و تعداد و محد پد آنها در  
 قوه بشر نیست همه این فضا و اجزاء آنرا عالم نامند و غیر از خداوند  
 کوی از حقیقت عالم خبری نیست

بقیه در غمزه ایته

بموجب مسطورات روزنامه طمس و ژورنال اسپنیل و غیره درین

او اخر شخصی موسوم بر روتورا در سیدنی اختراع بسیار عجیبی  
 نموده است شخص مزبور در تاریخ علم طبیعی و نباتات امریکای جنوبی  
 نهایت معروف و مشهور است ولی درین اختراع جدید بکنفر دیکر  
 از علمای عصر که مسیوحس گرانت نام دارد شریک و معین مسیو  
 روتورا بوده است این مسیوحس گرانت مدتی مدید و زمانی  
 طویل است که در مقام تحصیل اطلاع و تجربه و امتحانات در طریق  
 منجد نمودن اجسام متفرقه بر میآید چند ماه قبل مسیو روتورا  
 از مسیوحس گرانت خواهش مینماید که در تکمیل و ترویج اختراع  
 جدید بکمر نموده است و آن متعلق است بحمل و نقل کردن حیوانات  
 متفرقه زندک بار و پاکک و امدادی با و نماید و در ضمن روتورا  
 اظهار میکند که در امریکای جنوبی سنی بنای پیدا کرده که بواسطه  
 آن میتواند موقعا عمر و شرایط عمر و زندگانی حیوانات را از ایشان  
 سلب نماید یعنی حرکات اعضا و اعصاب حیوانات را موقتا مانع آید  
 و این حالت مرک موقتی باقیست تا اینکه یک سنی بنای دیگر را  
 داخل در خون حیوان نماید آنوقت جمیع حرکات اعضا و اعصاب  
 عود کرده بجدید میشود و خون که استاده بود دوباره در آن  
 مینماید و قلب حیوان هم متوجه اعمال و انجام شرایط مخصوصه  
 خود میشود این مرک موقتی طوری کامل است که بنا بر ملاحظه  
 مسیو روتورا هر گاه بکهنه طول بکشد در اماکن شدید الحوائج  
 اعضا و اجزای حیوان که موقتا مرده و بیحی شده شروع بکنند بید  
 مینماید اما مسیو روتورا تجربه و امتحان کرده و معلوم نموده که  
 بدن حیوانی که بطریق مزبور بیحی و مثل مرده کرده اند اگر در  
 بکدره هوائی که مانع از کند بدن آن بدن باشد نگاهداری  
 نماید ممکن است که آن جد چندین سال بجهان حالت بماند  
 ابتدا مسیو گرانت در قبول این مطلب متردد بود ولی بعد ها جلد  
 مایل شد که یک تجربه و امتحانی درین باب نماید و بر روتورا تکلیف  
 کرد که این امتحان را بر سر یک خودش بنماید مسیو روتورا در قطره  
 از یک مایه با گلپسین مخلوط کرده اندکی کوش سک را زخم کرد و  
 از آن مخلوط با زخم زد بعد از سه یا چهار دقیقه سک افتاده و بکلی  
 خشک شد و دستهای او دراز و چشم باز و مردمک چشم بچین گردید  
 و همه حالاتی که از ستم استرکین بروز میکند در او ظاهر آمد تفاوت  
 و فرقی که داشت این بود که آن در دو تنگی که سم استرکین باعث میشود  
 در او دیده نشد و روتورا سک بچس را بلند کرده در طاقچه اطاق

گذاشت و از گرانت خواهش کرد که این سک را تا ساعت ده یعنی  
 دو ساعت بظهر بماند روز بعد بجهان حالت بگذارد باشد و تفهید  
 کرد که فردا مجدداً آن سک را از مرک موقتی نجات داده بجهان اولیه  
 که داشت بازگشت دهد و در مدت انروز و انشب گرانت متصل  
 سرکشی بآن سک میکرد و هر دفعه که او را میدید بدیعنه مرده میدید  
 که هیچ اثر حیات در آن باقی نیست و در نبض و قلب سک اصلا حرکتی  
 نبود که محسوس شود در چند ساعت اول درجه حرارت بدن سک  
 که که تنزل میکرد تا رسید بدرجه بیست پنج از روی درجه فارنهایت  
 ولی روز بعد وقت صبح بکلی مثل مرده سرد شده بود  
 در ساعت ده حسب الوعد روتورا امد یک طاس آب گرم طلبید  
 و سر سک را در آن آب گرم گذاشت درین موقع گرانت حرفه برضد  
 حرکت روتورا گفته اعتراضی کرد اما روتورا در جواب او گفت  
 چون حیات سک مقطوع و مسلوب است مگر اینکه تریاق سنی که  
 با او اثر کرده بکار او رود لهذا ممکن نیست درین حالت یک قطره  
 آب درش سک برود و مقصود از فرود بردن بدن سک در آب  
 گرم آوردن خون سک است بدوجه حرارت طبیعی  
 بعد از بیست دقیقه سک را از آب گرم بیرون آوردند و اندکی  
 کردن او را زخم کرده دوائی مایع دیگر بزخم زدند بنا بر گفتار گرانت  
 سک طوری بجال آمد و از مرک موقتی مستخلص شد که کمال غرابت را  
 داشت و جای تماشا بود ابتدا آثار حیات در چشمهای سک پدید  
 شد بعد بفاصله پنج دقیقه و نیم بنا کرد نفس کشیدن و خشکی اجزا  
 و اعضای او تمام شد بعد از چند دقیقه دیگر شروع کرد بجنبانیدن  
 دم خود پس از آن آهسته آهسته از جا برخاست و قدری خود را  
 کشید براه افتاد مثل اینکه هیچ اتفاق نیفتاده باشد  
 از آن وقت گرانت معتقد شد که این اختراع مسیو روتورا بسیار  
 مفصله عظیمه خواهد بود و بر علمای عصر است که درین باب تحقیقات  
 نموده رفع نقایص این عمل را بنمایند و اذ آن فواید متمم حاصل کنند  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 گاهی سبب آشنابه بغایت لایحی حلق شود و در اطفال رضیع این  
 را نمح کر چه چندان محسوس نکرد بخلاف در بزرگان که خیلی محسوس  
 شود بعد از ظهور و بروز این اعراض و علامات بخوفه قلق و  
 اضطراب در مرض شد بد شود و گاهی بغاس و رعاف غارض کرد

مخصوص در صورتیکه غشاء کاذب از منخرین مؤخر بچون بینی میرسد  
 کثرت حرارت جلدی و سرعت نبض شدید گردد و در صورتیکه  
 غشاء کاذب بالات تنفس سرایت نماید بواسطه ضیق مجرای نفس  
 صغیری گردد و مرضی را متصل نماید بخلغف نامند و قلق و اضطراب  
 شدید و عرق بارد و لزج در سر و پیشانی و سینه <sup>ظاهر شده</sup> مرضی در حالتی  
 شبیه بحالت خنق جانرا تسلیم نمایند پس در صورت وبائی بودن  
 آن و سرایت غشاء کاذب بخرجه و قصبه الریه و شعب آن مرض خطر  
 و مخوف و مهلك گردد و در این حالت اغلب عضلات غنق و بیخ زبور  
 تحت جلد آن متورم گردد و گاهی عضلات روی قص و اضلاع  
 نیز تورم نماید و مرضی که با این درجه مرض اشتداد نمودند پدم که  
 معالجه شود و تند بر طبیب در او سودمند گردد  
 اعراض دماغیه از قبیل هذیان و تشنج و سایر اعراض دماغیه بنده  
 در این مرض ظاهر شود و در صورت ظهور آنها نتیجه این مرض بنیوند  
 بلکه دلالت نماید بر آنکه این مرض با ورم دماغ و با انقباض آن مرکب  
 شده اعراض دماغیه ظهور نموده  
 و در صورتیکه مرض جبهه و منتهی بشفا شود و صورت رذالت  
 نداشته باشد اعراض موضعیه و عمومیه متدرجاً رو با انحطاط  
 گذارند و حلق مرطوب و غشاء کاذب بواسطه سرفه و فی حدیثه  
 بیرون آید و با آنکه متدرجاً بقدری نازک شده که حاجبها و رآه  
 خود بنیوند و غشاء مخاط حلق از رآه آن نمودار باشد و رفته رفته  
 غشاء کاذب بکلی زایل گردد و حرمت حلق هم که سابقاً شدت داشت  
 رو بنقصان گذارد و تبدریج بحالت طبیعی عود نماید و لوزتین در  
 سایر اجزاء حلق که متورم بودند نیز تبدریج بحالت طبیعی بر گردند  
 و شفای تمام حاصل شود  
 ظهور اعراض مشترکه از قبیل حتی و سرعت نبض و گاهی غشیان  
 بسبب اختلاف قوی و حالت شخصیه شخص مختلف گردد مثلاً  
 در صاحبان انزجه دمویه و اقویا و اغنیا که باغذیه جیده تغذیه  
 کنند و در مساکن سلیمه سکنی نمایند در آنها اعراض عمومیه بطور  
 شدت و حد ظاهر گردد و نبض آنها متلی و صلب و متواتر و حرارت  
 جلدی شدید و در غیر آنها اعراض عمومیه با این اشتداد بنیوند  
 اطفالیکه بواسطه مقامات با مرض دیگر بنده آنها ضعیف و هزال  
 در آنها حاصل گردیده اعراض عمومیه در آنها چندان بروزی ننماید  
 بلکه اعراض موضعیه هم از قبیل ورم و حرمت ظهورشان بسبب اطفال

قوی البینه و رموی مزاجان کمتر بود  
 در مغز و لپن و اطفال ضعیف البینه غشاء کاذب با وجودیکه محل زیاری  
 از حلق آنها را میبکشد اعراض عمومیه و بعضی اعراض موضعیه هم در آنها  
 شدید نبود و حرارت جلدی و نبض اغلب بحالت طبیعی باشند  
 این مرض در جمیع اشخاص اگر چه طبیعتاً متحد باشد ولی باعتبار مزاج  
 و حالت صحه سابقه اشخاص چنانکه ذکر نمودیم مختلف گردد و نظر  
 بملاحظه آنها طبیب باید معالجه نموده آنها را هیچ وقت فراموش نکند  
 قسم دیگر از ورم حلق دیده شده که در اعراض موضعیه و عمومیه  
 با آن قسم سابق الذکر ورم حلق با غشاء کاذب باشد شباهت تامی  
 دارد بطوریکه در ابتدا نظر بیک نماید ولی چون بدقت ملاحظه و نظر  
 کنند میبینند که با یکدیگر فرق و تفاوت کلی دارند و بچگونگی شباهت  
 بجمک ندارند و در طبیعت هم نیز مختلف باشند پس لازم است که علامت  
 فارقه میان این دو مرض را که در حقیقت ظاهر شبیه و در طبیعت مختلف اند  
 بیان نماییم  
 اما علامت این قسم از ورم حلق ابتدا حرمت زبانی در بلعوم و ورم  
 زبانی در لوزتین با عسر بلع مشاهده گردد و یک یا دو روز که گذشت  
 لهاه و لوزتین و بلعوم بواسطه جرم سفیدی نرم پنیری شکل بازند  
 با خاکستری رنگ پوشیده شود که گاهی بطور پارچه مجتمع و گاهی در  
 اجزاء حلق متفرق و گاهی قشری و بسیار رخو که میتوان او را با ساق  
 با جسم صلبی سرعت زایل کرد ولی مجدداً در زمان تلبلی مثل اول  
 میروید و اغلب اوقات بمری سرایت نماید و بخرجه و قصبه الریه و  
 شعبان بچگونگی سرایت نکند و بسیاری از اوقات با انحطاط  
 نماید و مثل زبحه غشائیه گاهی وبائی و عمومی شود و در صورت وبائی  
 بودن خطرناک نبود  
 اما ورم حلق با غشاء کاذب رضی است پرخطر که بسیار موجب هلاکت شود  
 مخصوص در صورتیکه در بلدی عمومی و وبائی شود و غشاء کاذب بخرجه و قصبه  
 الریه و شعبان سرایت نماید و اطفال ضعیف البینه را که بواسطه رذالت در  
 ضعفه در آنها حاصل شده و با آنکه بواسطه امراض سابقه ضعیف شده باشند در  
 هلاک نماید و خطر در آنها زیادتر گردد و در صورتیکه وبائی بنیوند و غشاء کاذب  
 بالات تنفس سرایت نکند و اطفال هم ضعیف البینه نباشند خطرناک بنیوند  
 و صورت رذالت نداشته باشد بسیار دیده شده که مرضی در صورت  
 رذالت عرض در مدت ۲۴ ساعت هلاکت رسیده اند ولی اغلب از رذالت  
 سبب تا هفتم هلاک نماید بقیه در نمره اینه